



حجت الاسلام والمسلمین سید حسن خمینی

جستاری در گفتمان امام خمینی

یام مطلع هستند، با بعضی از آنها مطلع هستند، حادثه کمی نبود. داستان زندان ابوغریب نشانگر خلأ عنصری گمشده در حقوق بشری آمریکایی است. یک جای مهمش می‌لنگد. اتفاق نیست. تصادف نیست. یک جایش گیر دارد. آن نقطه اش عدم حضور عنصر دینداری در روابط اجتماعی است.

از طرف دیگر جریان طالبانیسم است شیعه و سنی ندارد ما هم در درون خودمان طالبان داریم، به بیرون مرزها-حاله ندهیم، تفکر پوسیده‌ای که به هر چیز با اصالت دادن به ظاهر و تکیه صرف و انجمادی و انعطاف‌پذیر برگشته نگاه می‌کند، هر چه مطرح می‌شود و نسبت به هر امر جدیدی گارد می‌گیرد، هر نکته جدیدی را بر نمی‌تابد، همه چیز را فقط با عینک واپس‌گرایی و ارزشهای گذشته ارزش‌گذاری می‌کند. با این فکر و اندیشه هم نمی‌شود زندگی کرد. اگر با نگاه ژرف و واقع بین امام و قرأت او از اسلام سراغ مسائل سیاسی و اجتماعی نرویم دینداران باید بین این دو مسیر یکی را انتخاب کنند. با دینداری به سبک طالبانی یا لیبرالیسم آمریکایی، حضور امام (ره) و توفیق او در عرصه عمل، در دنیای امروز حجت شرعی است بر اینکه راه سوم را می‌توان و باید انتخاب کرد. برداشت از روش امام به نوعی شباهت زیاد دارد با برداشتی که مسلمانان از سنت نبوی در صدر اسلام داشتند. در این میان، سه جریان پیدا شد. اصحاب حدیث، معتزله و جریانی که ائمه آن را رهبری کردند. اصحاب حدیث به دنبال این بودند که برای همه سوالات برای هر سؤال جدیدی، جوابهای از پیش داده شده بیابند. معتزله به دنبال این بودند که برای هر سؤال جدیدی، بدون کندوکاو در مبانی دینی و احکام الهی، صرفاً به عقلمان مسئله را حل کنند. اما جریان اهل بیت این گونه نرفت. طبق نگاه دسته اول برای هر سؤال جدید مثلاً فرض بفرمایید بیمه، زمان پیامبر (ص) که نبوده، باید بگردند لایه لایه کتابها، اگر حکم و عنوانش نبود بگویند حرام است. نداشتن احمدبن حنبل و ظاهر به مدینه هستند. اگر نمی‌دانیم حکم مسئله جدید چیست بگویم حرام است. برویم برای سئوالهای جدید، یعنی مسائل جدیدی که مطرح می‌شود، به دنبال جوابهای از پیش داده شده باشیم. این یک سلفیه خشک و محض را پدید می‌آورد.

دسته دوم می‌گوید در مسائل جدید خودمان می‌رویم قیاس می‌کنیم صرفاً به تکیه بر عقل قیاسی خودمان. دین با قیاس از بین می‌رود، اما ابوحنیفه در مقابل اصحاب حدیث، رفت به سمت قیاس. هر جا نمی‌توانید برود به سمت حرفهای جدید و استنباطهای شخصی و قیاسی، معتزله رفتند به سمت این جریان. اما جریان امام ما، جریان اجتهاد در دین است. یعنی برای سئوال جدید در متون دینی مبانی را بکاویید نه جواب از پیش تعیین شده بخواهید. خیلی بین این دو فرق است. الان نیز در شرایط کنونی و در حالی که ربع قرن از پیروزی انقلاب شده باشیم. با مبانی ای که در آنها باید اجتهاد کرد تا جواب را پیدا کرد. اگر مثل نوع اول پیش رویم، سلفیه هستیم. امروز جامعه ما و جامعه جهانی احتیاج به نگاه سوم دارد. نگاهی که پیوند دهد اندیشه دین و اندیشه مدرن را. بین زندگی بشر و آخرت بشر پیوند دهد و تأثیر این دو در یکدیگر را تبیین کند. نماد این جریان و این نگاه امام (ره) می‌دانیم. اما نحوه رجوع به امام اجتهاد در اندیشه امام است. نه رجوع خشک سلفی در آثار امام. سئوال جدید الزاماً جواب از پیش تعیین شده ندارد. این طور نیست که بگویم داستان عراق مثلاً که ده سال بعد از رحلت امام پیش آمد، برویم بگردیم جملات امام را در این موضوع پیدا کنیم. کسانی که می‌خواهند این مقدار تعبد آمیز و خشک پیش بروند، همان جریان «احمدبن حنبل سلفی» است ولو اینکه تعصبشان به امام بالا باشد. آن جریانی که باید در دنیای امروز بر بستر اندیشه امام پیش برود و خط سوم را رهبری کند و راهبردی نشان دهد که راه صحیح و راه معتدل است. جریانی است که در اندیشه امام (س) اجتهاد می‌کند.

ارزش می‌گذارند. به آنها توجه می‌کنند اما به هر حال این اعتقاد را دارند که عقل جمعی و خرد جمعی بشر، تصمیم می‌گیرد. می‌گویند، «اعتقادات دینی شما مال خودتان. هر جور می‌خواهی باش. هر اعتقادی می‌خواهی داشته باش.» در مقابل، کسانی قرار دارند که معتقدند دین در عرصه جامعه و روابط اجتماعی و روابط انسانها با یکدیگر، روابط نهادهای اجتماعی با یکدیگر می‌بایست منطبق با نیازهای فطری و معنوی انسان و بر اساس معیارهای دینی وضع شوند. این دو وجهه فضای امروز جهان ماست.

اساس انقلاب و نظام سیاسی ما اسلامی است و فرهنگ و هویت ملی ما دینی است و لذا ما به شدت نیازمند افکار امام هستیم که باز به نوعی به ما بگوید خط دیگری وجود دارد. در طالبانی باید بود، نه آمریکایی. حد ثالثی وجود دارد. معمولاً طرفین دعوت این خصلت را دارند وقتی دو جریان باشند در فضای سیاسی خودمان می‌بینیم وقتی دو جریان هستند، معمولاً اگر کسی بخواهد نباید حرف جدیدی بزند، چون به هر حال این جریان جدیدی نیزها از دو طرف را در بردارد. فضا را به شدت داغ می‌کنند که هر کسی این وسط هست ذوب شود. معمولاً دو جریان نمی‌گذارند جریان سوم، حزب سوم، نگاه سوم، پدید بیاید و اوضاع را به شدت داغ می‌کنند. سوالات حاد را پیش می‌آورند که تا طرف می‌آید به خودش بچیند، می‌بیند یا در جبهه راست است یا در جبهه چپ یا در جبهه آزادی است یا در جبهه دین. خیلیها ممکن است زحمت این نگاه سوم را بکشند، ولی موفق نشوند. این قبیل جاها احتیاج به یک پایگاه سوم است. به یک سکواست که با تمسک به آن، نگاه سوم را تألیف کرد. روی آن ایستاد و ایستادگی کرد. آزادی به علاوه دین، حقوق بشر به علاوه دین، روابط عقلانی به علاوه دین. چطور در دهه ۴۰ و ۴۰ اگر ابتدا می‌آمدند می‌گفتند یک دینداری می‌خواهد انقلابی باشد و مبارزه کند هم دیندارها می‌خندیدند و هم مبارزین. مبارزها می‌گفتند دین چه کارش به سیاست و انقلاب؟ بگذارید کنار دین را، مبارزه بیان دیگری دارد. ایدئولوژی دیگری دارد. سوسیالیست‌های خدایرس - ا در دهه ۴۰، محاکماتشان موجود است خیلی جالب است می‌گویند مارکسیسم علم مبارزه است. یعنی مجبورند تا آنجا پیش بروند که نمی‌توانند ترک و پوست کنده بگویند ما خدایرس هستیم و مبارز هم هستیم. مجبور هستند برای این ژست مبارزه هم که شده بگویند مارکسیسم علم مبارزه است. آن روز و در ۱۵ خرداد سال ۴۲ ندایی آمد و گفت، «نه شرق و نه غرب، هم شوروی بد است و هم آمریکا، نه آن و نه آن. مارکسیسم را قبول نداریم. ما دیندار هستیم. به شدت هم با جریان ضد دین در ستیز هستیم. ولی اهل مبارزه و سیاست هم هستیم.» آن روز، خیلی این حرف و نگاه عجیب به نظر می‌رسید. مگر می‌شود؟ بله دیدیم که شد.

امروز هم این نگاه سوم در دنیا، شاید برای من و شما عجیب نباشد ولی در دنیا عجیب است. مگر می‌شود دیندار بود و به خرد جمعی و عقل بشر هم ارزش گذاشت و به آزادی توجه داشت؟ از با نگاه امام (ره)، با یافقه جواهری و پویای امام، با کارستی و عصر شدن به جلو آمده هر چه راه معتدل و منطقی را با تکیه بر اصالت دین و ارزشهای معنوی رقم زد. راه امام راه پرهیز از افراط و تفریط است. جریان صحیح همان راه اعتدال است: «الیمین و الیسار مظهله و طریق الوسطی می‌الجاده.» از طرفی به شدت دنیا محتاج دین است. کیست که امروز نداند که بشریت پیش از هر زمان دیگر محتاج معنویت است. بشر بعد از یکصد و اندی سال که در دنیای مدن کام برداشته و از عصر صنعتی شدن به جلو آمده هر چه کوشش کرده تا چیزی را جایگزین دین کند و خلا معنویت را برکند نتوانسته، هر چه که جلوتر رفته نیاز خویش را به معنویت بیشتر حس کرده است. اگر دین نباشد همان وضع زندان ابوغریب پیش می‌آید. واقعاً تکان دهنده است. برای خود من که این مقدار به آمریکاییها بدبین هستم واقعاً باور نکردنی نبود که در یک سیستمی که این قدر خودشان مدعی هستند، خودشان را می‌یابند و بعضی از آنها به شدت معتقد به حقوق بشر هستند، بعضی از اندیشمندان، این وضعی پیش می‌آید که یقیناً در زندان طالبان پیش نمی‌آید. اصلاً گفتنی نیست. همه دوستان

ایام سالگرد بزرگداشت امام در پیش است. امروز هم مثل سالهایی که گذشت جامعه ما، افکار ما، مردم ما و جامعه اسلامی ما به شدت محتاج دانستن و به کار بستن اندیشه امام است. غلبه گفتمان امام خمینی در ایران امروز و در جغرافیای سیاسی جهان اسلام و حتی در بخش وسیعی از ادبیات جهان معاصر واقعیتی غیر قابل انکار است. می‌دانیم که در هر دوره‌ای که گفتمان بر فضای جهان و فضای ایدئولوژیکی یا فضای فکری جهانیان حاکم می‌شود. دهه ۶۰ و ۷۰ میلادی که به مقایس تاریخ ما دهه ۲۰ و ۳۰ خودمان می‌شود. گفتمان حاکم بر ادبیات روشنفکری و انقلابی جهان، گفتمان مارکسیستی است. تمام فضای دنیا به دو جبهه الحاد و مبارزه بر اساس ایدئولوژی مارکسیستی و جبهه دینداری خام و محافظه کار و لیبرالیسم مدافع وضع موجود تبدیل شده بود. تاریخ این مملکت را در سالهای دهه ۲۰ هم ورق بزنید در کشور خودمان می‌بینید هر کسی که سنگ دین را به دست سینه می‌زند، فاقد تحرک سیاسی و اجتماعی و محافظه کارانه در گوشه‌های به انتظار نشسته است. یا باید دیندار باشد و مدافع وضع موجود جهان و مدافع افکار لیبرالیستی، یا باید پرچم مبارزه را به دست بگیرد و به جبهه مارکسیست‌ها پناه ببرد. دینداری که وارد عرصه مبارزه شدن عمدتاً دو شقه شدند: یا مبارزه آرام بی‌دردگری را طی کردند که در حقیقت پذیرش سلطنت در جامعه آن روز بود و می‌گفتند شاه سلطنت کند نه حکومت! یا مانند جریانهایی مثل مجاهدین که از درون همان جریان اولیه سر بر آورد و ابتدا از زاویه اسلام شروع می‌کنند، به سرعت تبدیل به یک جریان تقاطعی، منافع و مارکسیستی می‌شوند. اینکه باید حد وسطی داشت، می‌توان هم مبارز بود و هم دیندار، می‌توان هم دین داشت و هم وضع نظام سلطنتی موجود را نپذیرفت، می‌توان در سنگر مبارزه از منظر دین وارد شد، دقیقاً از سال ۱۵ خرداد وارد عرصه سیاسی ما می‌شود. اینکه امام به دقت روی این نکته تأکید دارند که آغاز حرکت سیاسی و انقلاب ما، ۱۵ خرداد ۴۲ است و به این نکته توجه ویژه دارند که بگویند ریشه‌های انقلاب ما به قبل از آن بر نمی‌گردد. به خاطر همین است که ۱۵ خرداد یک نگاه سوم و نگاه جدید است. قبل از آن جریانات آزادیخواهی وجود دارد، اما اصلاً از منظر دین نیست. داستان ملی شدن صنعت نفت با همه ارزشهای مثبتش منظر دینی ندارد. دیندارها هم در آن هستند. توده‌ی ما هم هستند. هر دو وجود دارند. اما منظر، منظر دینی نیست و به همین دلیل نیز دوام نمی‌آورد و در مدتی بسیار کوتاه به تشتت و شکست می‌انجامد. قیام ۱۵ خرداد و پیامدهای آن به تدریج انحصار حاکمیت مارکسیسم را در عرصه انقلابیگری و آزادیخواهی در هم می‌شکند و راهی نو با تکیه بر دین و معنویت را در عرصه فعالیت‌های مبارزاتی و سیاسی و اجتماعی رقم می‌زند. با پیروزی انقلاب اسلامی، به تدریج گفتمان حاکم بر ادبیات انقلابی و اصلاح طلبی و تحول خواهی در دنیا از گفتمان مارکسیستی به بازگشت به معنویت و ارزشهای دینی متحول می‌شود و امروز به یمن انقلاب اسلامی گفتمان دنیا، گفتمان دینی می‌شود. یعنی جبهه رویارویی مارکسیسم و لیبرالیسم به جبهه رویارویی فرهنگی و سیاسی دین باوران و سکولارها منتقل می‌شود. احیای تفکر دینی یا احیای تفکر معنوی انقلاب معلول انقلاب ما است و از نظر تاریخی با انقلاب ۵۷ شروع می‌شود. این مطلب در دنیا بازخوانیهای متعددی پیدا می‌کند. جهان دو قطبی دوران جنگ سرد اکنون به گونه‌ای دیگر قطب بندی شده است. در یک سو اعتقاد به سکولاریسم محض، اگرچه ضد دینی نیست ولی معتقد به این است که دین در روابط اجتماعی انسانها با یکدیگر، روابط نهادها، دولتها با انسانها، روابط نهاد آموزش و پرورش، دخالتی ندارد. اوج بلوغش در نظام فرانسه است. «لائیسیته» فرانسی که به شدت با هرگونه حضور نمادهای دینی در عرصه غیر فردی مخالف بود و نگاه دیگر و قرأت دیگرش، لیبرال دموکراسی آمریکایی، البته با شتاب و ضعفهایی بیشتر. به نوعی یک عده لیبرال دموکرات هستند و یک عده سوسیال دموکرات هستند آنها هم از این حیث تفاوتی نمی‌کنند. سوسیال دموکراتها هم به نوعی با آنها دادن به عقاید سوسیالیستی در محدوده آزادهای فردی و آزادهای جمعی